

جلسه ۱۹ سوره نساء

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۸۰: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِيَتَّخِذْنَ مِمَّا رَزَقْنَهُنَّ رِثًا مِنْكُمْ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (نساء: ۱۹)

روایت تا به قرآن عرضه نشود، حجت نیست!

با مصحح‌های تفسیری عرض شد، چه در محیط خانواده، چه در اجتماع، مرد اجازه ندارد زن را در فشار قرار دهد. در هیچ‌صورتی در عضال و تضییق و فشار قرار دادن جایز نیست. فضاها را هم ما از **فضاهای قرآنی** می‌گیریم. تا محتوای کلی قرآن تحت موضوعی جمع‌بندی نشده، به سراغ روایت رفتن نه تنها خوب نیست، بلکه بد است. برای همین است که علامه طباطبائی (ره) تا محتوا را **جمع‌بندی** نمی‌کنند، **بحث روایی** نمی‌کنند؛ چون خود روایات باید بر قرآن عرضه بشود و الا تا روایت به قرآن عرضه نشود، روایت حجت نیست. چه چیز حجت است؟ سنت حجت است نه روایت! روایت که حجیت ندارد! روایت که جزء منابع فقه نیست! سنت جزء منابع است، فلذا اگر روایاتی خلاف قرآن داشته باشیم یا ما فتوا می‌دهیم که چنین روایتی نداریم، نبوده و جعلی است، یا حمل بر مورد خاص می‌شود. متأسفانه به جای این که قرآن دهن به دهن بشود، چیزی که دهن به دهن می‌شود روایات است. بله روایاتی داریم که مثلاً آمده طرف سفری رفته و خانمش در خانه بوده و گفته به خانمش که تا من از سفر برنگشتم، تو از خانه بیرون نیا! پدر این خانم مریض می‌شود، می‌فرستد پیش پیغمبر که پدرم مریض شده، می‌توانم به عیادت پدرم بروم؟ حضرت می‌فرمایند: نه! «اجلس فی بیتک واطیعی زوجک»، بنشن در خانهات و اطاعت زوجت را بکن! وقتی چنین قراری با زوجت گذاشتی. روایت می‌گوید «فَثَقُلَ»؛ مریضی پدر سنگین می‌شود، پیغام می‌فرستد به پیغمبر که بابایم در لحظه احتضار است، بروم بابایم را ببینم یا نه؟ می‌گویند: نه! باز پیغام می‌فرستد که بابایم مرد، بروم مرده بابایم را ببینم؟ می‌گویند: نه!

ببینید ذائقه آدم تلخ می‌شود که پیغمبر خدا در آن لحظه‌ای که بابایش مریض است و در حال احتضار است و بعد هم مرده، پیغمبر یک چنین فرمایشی را بفرمایند و پس از دفن پدر بگویند: به واسطه‌ی این اطاعتی که تو از زوجت کردی، خدا تو را و پدرت را بخشید. بخشش خوب است، منتها این، فضای حاکم بر اسلام نیست! پس یا این روایت نیست؛ یعنی چنین اتفاقی نیفتاده، یا حمل بر مورد خاص می‌شود.

فضا را باید از قرآن درآوریم. ببینید قرآن چه فضایی دیده! این یک مورد خاص است که شاید مرد بدگیری است که اگر بیاید ببیند این زن از خانه آمده بیرون ممکن است یک گیری به این زن بدهد مثلاً طلاقش بدهد! یا اهمیت عهدی بوده که بین این‌ها بوده. هرچه که توجیه بکنید **فضای حاکم بر اسلام** این نیست! یعنی فضایی که شما بخواهید اسلام را معرفی بکنید. اگر اطاعت زوج از زوجه را بخواهید معرفی بکنید، حسن معاشرت فی‌ما بین را بخواهید معرفی بکنید، این روایت تابلوی ورودی این مبحث نیست! اگر باشد باید حمل بر موردهای خاصی کرد. تابلوی ورودی روابط زوج و زوجه در قرآن است. باید محتوای قرآن جمع‌بندی بشود که مرد هیچ فشاری نمی‌تواند بیاورد مگر این که زن کارهای «بَيْنُ الْعَيِّ» بکند، بنا بر همان مبحثی که جلسه گذشته عرض شد. **إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ.**

برای تعیین خطاهای آشکار شرع معیار است نه سلیقه!

سؤال: هرکس چیزی را بین الغی می‌داند، این چگونه معلوم می‌شود؟

- همان چیزی که شرع می‌گوید. آیاتی که در **context** فقهی است، حدود و مرزهایش هم فقهی است؛ یعنی وقتی بحث **فاحشه مبینه** می‌شود، حدودش هم فقهی است؛ مثلاً زنی از چادری شدن بخواهد بدحجاب بشود، این همان فاحشه مبینه است. حیطه فقهی **مرز** مشخصی است. یکی از «بین الغی»ها مثلاً **نشوز** است. نشوز هم در فقه یک تعریف مشخصی دارد، ولی اگر آیه را از فضای فقهی خارج بکنید با وجود مصحح‌هایی؛ یعنی مصحح‌هایی گیر بیاورید که بدانید این چسبیده به فضای فقهی نیست. آیات فقهی برداشت اخلاقی و اعتقادی دارد. این‌جا اگر آیه را از فضای فقهی خارج بکنید، وقتی یک خطای آشکار انجام می‌شود، چه کسی

می‌تواند بگوید خطای آشکار دارد انجام می‌شود؟ آن‌جا دیگر سلیقه، خطای آشکار را تعیین نمی‌کند، خود شرع می‌گوید این خطای آشکار است. مثلاً موردی که اخیراً داشتیم این بود که یک ارتباطات تلفنی مفصلی بین زنی و پسرعمویش ایجاد شده بود، کسی نمی‌تواند بگوید که این ارتباط تلفنی بار فقهی دارد. این‌جا موضع‌هایی است که دارد کانون خانواده را از هم می‌پاشد و این مصحح‌هایش را چه زمانی گیر می‌آوریم؟ به آیه ۳۴ نساء که رسیدیم! در این‌جا مرد جواز پیدا می‌کند برای حفظ خانواده زن را در تضییق و فشاری بگذارد، حتی در انتها می‌تواند بزند. ما از آیه **وَاضْرِبُوهُنَّ** خجالت نمی‌کشیم. گاهی اوقات ما از آیات قرآن خجالت می‌کشیم. اخیراً کسی در دانشگاه گفت: این آیه ۳۴ سوره نساء **وَاضْرِبُوهُنَّ** دارد فلان...! گفتیم: قبل آیه چیست؟ گفت: نمی‌دانم! گفتم: آخر آیه چیست؟ گفت: نمی‌دانم! گفتم: چیزی که تو اول و آخرش را نمی‌دانی، چرا نظر می‌دهی؟ مثل این‌که یک موی جدا را آدم ببیند، حالش به هم می‌خورد، اما همین وقتی روی سر قرار می‌گیرد، همه نگاه می‌کنند! اجازه بدهید برسیم به آیه ۳۴ نساء، خواهید دید که آن خودش یک کتاب سه خطی است و یکی از شاهکارهای قرآن است. وقتی رسیدیم به آن آیه، شما هرچه جامعه‌شناس، روان‌شناس و مشاور خانواده خواستید بیاورید و به آن‌ها بگویید ریسمان‌هایشان را هم بیاورند که وقتی عصای موسوی خورد زمین، تماشا کنید **تَلَقَّفُ مَا يَأْفِكُونَ** (شعراء: ۴۵) یعنی چه؟ یعنی همین کتاب سه سطر تمام ریسمان‌های آن‌ها را خواهد بلعید! که در این آیه یک عالمه اسرار خانواده وجود دارد. طرف نه سر آیه را می‌داند، نه ته آیه را می‌داند و نظر می‌دهد، یا این‌که تا بحث فشار می‌شود نمی‌داند در همین جا آمده **وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ**؛ یعنی درست پشت سر همین فشار در فاحشه‌مبینه و خطاهای آشکار که فعلاً ما این را در بستر فقهی می‌بینیم تا این‌که ببینیم آیا مصحح‌هایی می‌توانیم ببینیم که این را از بستر فقهی خودش خارج بکنیم و اگر خطایی باشد که شرع بگوید این خطای آشکار است و مزاحم کانون خانواده و مدیریت مرد می‌شود، جایی است که مرد جواز فشار آوردن بر زن را دارد؛ همین عُضَالی که این‌جا مطرح می‌شود.

عده‌نگه‌داشتن زن در خانه شوهر حکمی فراموش شده

یا در جای دیگر در سوره مبارکه طلاق، ص ۵۵۸ یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ؛ طلاقشان بدهید و سه طهر عده نگه‌دارید **وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ؛** بترسید از خدا **لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ؛** بارها گفته‌ایم که این از احکام فراموش شده قرآن است که آن‌ها را از خانه خودشان بیرون نکنید؛ یعنی کسی حق ندارد زن مطلقه را از خانه‌اش بیرون بکند **وَلَا يَخْرُجْنَ؛** آن‌ها هم بیرون نروند. باید به مدت سه طهر در خانه بماند. با هم نهار و شام می‌خورند، فقط نامحرم هستند. نه زن حق دارد بیرون و نه مرد حق دارد او را بیرون بکند! (می‌بینید چقدر چیز عجیبی است؟!؛) نفقه در زمان عده به عهده مرد است و می‌تواند رجوع کند و رجوع کردنش هم به این است که حتی روسری خانم را بردارد. **إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ؛** مگر این‌که زن خطای فاحشی بکند؛ یعنی کلاً خطاهای آشکار موجب فشار از ناحیه مرد می‌تواند بشود.

سؤال شده که آیا خطای آشکار از ناحیه مرد موجب فشار از ناحیه مرد می‌تواند بشود؟ باید ببینیم اصلاً می‌شود یا نه؟ آیا زن می‌تواند مرد را در فشار بگذارد؟ بعد هم این **عَاشِرُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ** چیست؟ عقل پسند شرع‌پسند برخورد بکنید! **فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ؛** اگر از زن خودتان یا از زن کلاً خوشتان نیامد، نه این‌که آن‌ها را طلاق بدهید بلکه **فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا؛** چقدر خیر کثیر در همین جا گذاشته‌اند! نه این‌که سریع تا از زنتان خوشتان نیامد بروید طلاق بدهید! کجا چنین طلاق مجاز دانسته شده؟! وقتی دو طرف هیچ‌جوره تفاهم و تلائم اخلاقی ندارند و کار دارد به جاهای باریک می‌کشد، آن‌جا این مکروه‌ترین حلال خدا هست. خوشت نیامد که نیامد! بالاخره میثاق غلیظ بسته‌اید، یا به تعبیری خوشمان نمی‌آید زن اردو بیاید! ما این‌جوری دلمان می‌خواهد.

چرا زن نباید بیرون بیاید؟ چرا نباید درس بخواند؟ به آقای بهجت (حفظه الله) نسبت داده بودند که با علم آموزی زنان مخالف است (می‌دانید که چه چیزهایی به علما نسبت می‌دهند!) رفتند از ایشان پرسیدند، فرمودند: علم حیات است. مگر می‌تواند کسی حق حیات را از زن سلب کند؟ شاید ما دلمان بخواهد پای زنان را از جامعه ببریم. تعبیر آقای جوادی را در کتاب *زن در آینه جلال و جمال* برایتان خواندم.

در وداع با این آیه یکسری روایت بخوانم تا فضای اسلام مقداری روشن‌تر بشود.

علاقه به همسر رتبه ایمانی مرد را تعیین می کند

در *وسائل الشیعه*، ج ۲۰، ص ۲۳ از امام باقر قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أَحْبَبْتُكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ

قَلْبِهَا أَبَدًا؛ قول مرد به زنش که بگویند من دوستت دارم این ابداً از قلب زن نمی رود.

مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ؛ از اخلاق انبیاء حب النساء است و این که زن ها را دوست دارند.

از امام جعفر صادق: قَالَ مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَزْدَادَ الْحُبِّ فِي النِّسَاءِ، (خیلی عجیب است)؛

گمان نمی کنم خیری در ایمان مرد اضافه شود، مگر این که حبش للنساء زیاد شود! می خواهند بگویند رنگینگ

شما و طبقه بندی شما به حسب ایمان گره می خورد به حب النساء شما! یعنی این که چقدر همسران خود را

دوست دارید، این رتبه ایمانی شما را تعیین می کند.

بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۵: قَالَ أُعْطِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَبْعَةَ لَمْ يُعْطَهُنَّ كَانَ قَبْلَنَا وَلَا يُعْطَاهُنَّ بَعْدَنَا؛ هفت چیز به

ما اهل بیت داده شده که به احدی قبل ما نداده اند و به احدی بعد از ما هم نداده اند؛ می خواهند بگویند این

صفات را در این رتبه به کسی نداده اند؛ الصبَاحَةُ، وَالْفَصَاحَةُ وَالسَّمَاحَةُ، وَالشَّجَاعَةُ، وَالْحَلِمُ، وَالْعَلِمُ، وَالْمَحَبَّةُ مِنَ

النِّسَاءِ؛ محبت به زنان را آنقدری که به ما دادند، به احدی ندادند.

من لا يحضر الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۱: أَمَا حَقُّ الزَّوْجَةِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ جَعَلَهَا لَكَ سَكْنًا وَأَنْسَاءً؛ حق زوجه این

است که تو بدانی خدا او را برای تو سکن و انس قرار داده فَتَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ نِعْمَةٌ مِنَ اللَّهِ

عَلَيْكَ فَتُكْرِمُهَا وَتَرْفُقَ بِهَا؛ حق این نعمت این است که گرامی بداری و اکرام بکنی زن را.

اگر در متشرعین ما چنین اتفاقاتی افتاد مثلاً می بینی طرف خودش دو کیلومتر جلوتر راه می رود و خانمش

پشت سر، این ها را به دین وصل نکنید، یا تو سری زدن، بی احترامی کردن و دستور دادن!

خدا رحمت کند آقای مطهری را. با همسرشان مصاحبه کردند در جلوه های معلمی استاد مطهری چاپ شده،

می گویند: من سی سال با ایشان زندگی کردم صدای ایشان از این دیوار بالا نرفت. می شود این جوری هم ازدواج

کرد، ضمن این که اختلاف ممکن است باشد. سی سال ایشان به من یک دستور نداد، یک امر به من نکرد! (قابل

توجه آقایان) همه چیز را به حالت سؤالی می‌گفت. این می‌شود اکرام! این می‌شود اخلاق مطابق با دین! اگر اخلاق‌هایی در غیر آدم‌ها دیدید به پای دین ننویسید. در دین رفق و مدارای با زن آمده.

مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۲: زنی به نام حولاء آمده پیش پیغمبر و گفته **قَالَتْ: فَمَا لِلنِّسَاءِ عَلَى الرَّجَالِ؛** به نفع زنان بر گرده رجال چه چیزی هست؟ **قَالَ رَسُولَ اللَّهِ: فَأَخْبِرْنِي أَخِي جَبْرَيْلَ وَلَمْ يَزَلْ يُوصِينِي بِالنِّسَاءِ؛** برادرم جبرئیل پیش من می‌آمد و مدام به من توصیه نساء را می‌کرد. **حَتَّى ظَنَنْتُ أَنْ لَا يَجِلَّ لِزَوْجِهَا أَنْ يَقُولَ لَهَا أَفٍ؛** این قدر توصیه نساء را به من کرد که من فکر کردم اف هم نمی‌شود به زن‌ها گفت. این اخلاق است!

وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۰: **وَمَنْ اتَّخَذَ امْرَأَةً؛** کسی که زن می‌گیرد، **فَلْيُكْرِمْهَا؛** باید او را اکرام کند **فَإِنَّمَا امْرَأَةٌ أَحَدِكُمْ لَعْبَهُ فَمَنْ اتَّخَذَهَا فَلَا يُضَيِّعْهَا؛** زن مایه عیش انسان است. کسی که زن می‌گیرد او را تزییع نکند. می‌بینی طرف تمام استعدادهای همسرش را می‌کشد. اصلاً بنایش را بر این می‌گذارد که با خودخواهی تمام (این را عرض می‌کنم چون در ما مردها پتانسیل خودخواهی زیاد است) پیش برود و این را تئوریزه هم می‌کنیم. یک موقع زن بچه‌دار می‌شود و طبیعتاً از فعالیت‌هایی می‌افتد، نه این که او را آن چنان له می‌کنی که بعد از این که بچه‌هایش بزرگ می‌شوند، دستش از همه جا تهی است. چه کسی او را به این روز انداخته؟ مگر این امانت نبود! تو با استعدادهای خودت چه کردی؟ و با استعدادهای خانمت چه کردی؟ این جاست که می‌فرماید: **وَعَاشِرُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ؛** برخورد با زن به معروف.

(سؤال) آشکار باشد؛ یعنی آن خطا آشکار باشد. در آن آیه که فرمود ارث زنان را نگیرید و در فشار قرارشان ندهید مگر خطای آشکار، این را باید کنار آیه ۲۲۹ بقره، ص ۳۶ بگذارید تا مشخص تر شود. می‌خواهم بگویم یک فرض دیگر هم دارد که ما این فرض را می‌خواهیم توضیح بدهیم منتها با یک مقدمه:

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ؛ طلاق دو بار است **فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ؛** یا زن را نگه می‌داری به معروف، یا زن را آزاد کنی آن هم به احسان نه با خفت! **وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا؛** حلال نیست چیزی از او اخذ بکنی. در آن آیه **إِلَّا أَنْ يُاتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مَبِينَةٍ** بود و این جا **إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ؛** برای توضیح این

آیه به خاطر فضای این دسته از آیات، باید از آیه ۲۲۱ شروع کنم به توضیح دادن! چون این آیه فضایی دارد که از آنجا باید این را توضیح داد. این دسته از آیات از آیه ۲۲۱ کلید می‌خورد و تا ۲۳۷ ادامه پیدا می‌کند.

فلسفه ازدواج در قرآن

آیه ۲۲۱: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبْتُمْ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أُعْجَبْكُمْ أَوْ لَيْسَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ؛ نروید زنان مشرکه را بگیرید. تا چه زمانی؟ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ؛ تا این که ایمان بیاورند. چرا؟ وَلَا مَؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أُعْجَبْتُمْ. این‌ها برای ما ملاک است که وقتی خودمان را با قرآن تطبیق می‌دهیم چیز دیگری در می‌آید. اصلاً قرآن با فضاهای ما متفاوت است. پیمان ازدواج که قرآن می‌خواهد درست بکند براساس **أَوْ لَيْسَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ** است؛ یعنی براساس این است که دونفرند که می‌خواهند پرواز کنند به **آسمان‌ها!** کجا پیمان ما این است؟ به محض این که دختر و پسر از هم خوششان نیاید، می‌روند طلاق می‌گیرند. خوب ازدواج حیوانات هم همین جوری است. این کجا و آن کجا؟!

پیامبر امیر المؤمنین و حضرت فاطمه را با این جمله بدرقه می‌کنند: **مَرَحَبًا بِالْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ**؛ مرحبا به این دو دریا که به هم خوردند که اشاره دارد به آیه **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ**. بعد از مدتی امیر المؤمنین را صدا می‌زنند: **يَا عَلِيُّ كَيْفَ وَجَدْتَ أَهْلَكَ؟** فاطمه را چه جوری دیدی؟ حضرت علی می‌گوید: **يَا رَسُولَ اللَّهِ نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ**؛ بهترین یاور در راه خدا. آدم ازدواج نمی‌کند که فقط شهوات اطفاء کند که؟ در دین ازدواج از سنخ دیگری است. از سنخ **وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ**. برای همین می‌گویند اول از ایمان خواستگار بپرسید. حالا کجا ما قرآنی هستیم؟ خواستگار می‌آید می‌گوییم البته بچه خوبی هم هست ولی آیا دختر مرا می‌گیری ببری بهشت؟ اگر دختر مرا بگیری به بهشت می‌بری؟ آقای امجد به ما می‌گفتند: خانواده را برای نماز شب بلند کن! همدیگر را برای نماز شب بیدار کنید! این می‌شود **نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ**! دعوت به خوبی‌ها،

دعوت به خیرها، دعوت به معارف! نه این که این به او بگوید: برو پول در بیار! او هم به این بگوید: برای من عدس پلو درست می کنی، کشمشش را خوب سرخ کن! این کجا و پیمانی که براساس آن می خواهند همدیگر را دعوت کنند به بهشت کجا؟ این درست است نه این که چون من ازدواج کردم با همسرم بروم جهنم! من ببرمش جهنم! گرچه آیه در **context** فقهی است، ولی در آیه می بینید طرفین روی هم تأثیر می گذارند، با شاهد **أَوْلَيْكَ** **يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ** نمی گوید فقط مردها زنان را به آتش می برند، بلکه زنان هم مردان را به آتش می برند. طرف می گوید: همه چیزش خوب است فقط خدا را قبول ندارد! در صورتی که این پسر مؤمن و خوش اخلاق و متعهد است باید برای ما کفایت کند، چرا اینها را باور نمی کنید؟ خدا رزق وحوش فی الفوات (بیابانها) را دارد می دهد، آن وقت رزق این پسر و دختر مؤمن را نمی خواهد بدهد؟ قطعاً می دهد و خودش وعده داده که می دهد. چرا به این پسر جواب رد می دهید؟ آن وقت می گوییم چرا ازدواج ما چنین و چنان شد؟!

در خارج از بحث فقهی آیه را نگاه کنید! **وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ**؛ یک کنیز مؤمنه. کنیز یعنی کسی که هیچ چیز از خودش ندارد **خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ**؛ (خیر در این جا افعال تعیین است و افعال تفضیل نیست. معنی آیه این نیست که او خوب است اما این بهتر است. شاهدش هم این است که **أَوْلَيْكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ**؛ و الا معنی اش این می شود که جهنم خوب است اما بهشت بهتر است) **وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ**؛ ولو این که شما را به تعجب بیندازد؛ مثلاً بگویند این یک دختر با استعداد پولدار است که ۴ تا مدرک دارد اما این بهتر از اوست و این یعنی ازدواج اسلامی! این بهتر است یعنی آن اصلاً خوب نیست، حالا ۴ تا مدرک دارد که دارد! سؤال باید این باشد که این زن مرا به بهشت می برد یا نمی برد؟ آیا مرا همنشین اهل بیت می کند یا نه؟ مرا برای نماز صبح بیدار می کند یا نه؟ اگر خواست دستم در مال کج برود، می زند رو دست من یا نه؟ سال خمسی مرا به من گوشزد می کند یا نه؟ زن یعنی این!

وَلَا تُنكِحُوا الْمُشْرِكِينَ؛ در این جا نمی گوید «ولا تنکحن المشرکین» خطاب به زن نمی کند، به اولیاء زن می کند و برای آن تا دلتان بخواهد شواهد مشاوره ای داریم که علی الخصوص در مورد زن و دختر باید نظارت

خانوادگی باشد چون خیلی وقت‌ها با یک سوت زدن پسرها دلشان می‌رود. لذا این جا پای اولیاء را وسط می‌کشد و این جا بحث نکاح نیست بلکه انکاح است. نمی‌گوید: نگیرید می‌گوید: به نکاح مشرکین ندهید!

مسلمانی با تفکر غیر اسلامی

حَتَّى يُؤْمِنُوا؛ تا این که این‌ها ایمان بیاورند. چرا؟ **وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ؛** یک برده مؤمن که ما الان اصلاً نداریم. می‌گویند طرف آمده با ماشین فلان، apply کرده می‌خواهد ببردت خارج! می‌بینی طرف ذوق می‌کند ولو که به روی خودش نمی‌آورد. این ازدواج اسلامی نیست. اگر ما توی دلمان سر این چیزها ذوق بکنیم. یا مثلاً تو تا کسی نشسته‌ایم و طرف به لحاظ مناصب اجتماعی پایین به نظر می‌آید، ما خودمان را یک خرده جمع و جور می‌کنیم. انگار بی‌کلاسی هم مسری است که نکند به ما سرایت کند؟! اما وقتی می‌رسیم به آدم‌های شیک عینک‌زده، انگار در عمق جانمان احترام ایجاد می‌شود که لابد این یک چیزی است!

(سؤال) اگر کسی برای ما مشخص نیست هیچ چیزش برای ما طبیعی نیست. من باب طبع اولیه همه انسان‌ها هلوع و جزوع آفریده شده‌اند. شهوت به طبع اولیه همه می‌خورد، منتهای مراتب «هر بیشه گمان مبر که خالی است / شاید که پلنگ خفته باشد» شما چه می‌دانی که رتبه‌اش عندالله چقدر است؟ وقتی می‌گویند فلان صاحب منصب، بی‌دین است باز هم احترامی از او در دل داریم، اما وقتی می‌گویند فلانی با خدا و پیغمبر است منتهای منصب اجتماعی او پایین است، یا بی‌کلاس است، می‌بینید در قلبمان یک رکودی ایجاد می‌شود! یعنی ما داریم با ملاک‌های غیر دینی آدم‌ها را می‌بینیم. آدم‌ها را دست کم نگیریم، ممکن است کسی با منصب پایین خیلی مقرب باشد! البته بحث اکفاء و کفویت یک بحث دیگری است که مثلاً اگر رفتگری به خواستگاری دانشجویی آمد او را به او بدهیم! بحث این نیست. ما قاطی نمی‌کنیم. ما خودمان می‌فهمیم چکار داریم می‌کنیم! و وقتی تلاقی دو خواستگار پیش می‌آید، می‌بینیم دل یک کششی دارد به سمت پول، به سمت خارج رفتن! ولو این که طرف دیگر ساعی، با تلاش و مؤمن‌تر است **مَنْ يُذْكَرْكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ** است؛ بعضی از این جوان‌ها را اصلاً نگاهش می‌کنی، یاد خدا می‌افتی.

(سؤال) این چیزها پیش نمی‌آید. این چیزها روی کاغذ است! بالاخره آدم یک مرجعی با دأب عقلا پیدا می‌کند. خدا آدم را در امتحانات واضح‌تری قرار می‌دهد.

دلیل این‌گونه انتخاب چیست؟ دلیلش ازدواج است و این‌که آدم‌ها با هم به بهشت بروند. نه فقط مردان بر زنان تسلط دارند که زنان هم بر مردان تسلط دارند. منتها پاشنه آشیل مرد با پاشنه آشیل زن فرق دارد. آن زنانی که می‌خواهند با قلدری بر مرد مسلط بشوند، حاشا و کلا که بشوند! یعنی آن نقطه‌ای که مرد از آن‌جا ضربه‌پذیری‌اش بالاست و می‌تواند مرد را با خودش بکشد و ببرد و همراه کند، از راه قلدری و قلچماقی نیست. بلکه از آن زوایایی که در آن محبت و ناز و ادا و کرشمه بیشتر است، آن‌جا پاشنه آشیل مرد است. می‌بینید با همین چیزها می‌تواند مرد را این‌طرف و آن‌طرف بکشد، حتی دعوای خانوادگی را با همین می‌شود خاتمه داد. جر و بحث دعوای خانوادگی را خاتمه نمی‌دهد و در قلدری کردن معمولاً زن شکست می‌خورد ولی در حل ماجراها زن اگر با ویژگی‌های خودش وارد شود واقعاً می‌تواند حل کند که بحثش بماند تا برسیم به بحث تفاوت‌ها!

أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ این آیه که اصلاً در فضای فقهی است ما چه مجوزی داشتیم که این آیه را در فضای غیر فقهی مطرح کردیم؟ به همین دلیل! چرا؟ تقابل این دو اقتضا داشت که آیه بگوید «اولئك يدعون الى النار وهؤلاء يدعون الى الجنة»؛ یعنی مشرک و مشرکه يدعون الى النار و مؤمن و مؤمنه يدعون الى الجنة، چرا الله را جای مؤمن گذاشت؟ این مصحح و مجوز ما می‌شود که آیه را از فضای فقهی خودش خارج بکنیم؛ چون دارد بحث مؤمن را می‌کند و مؤمن آن است که حرفش حرف خداست. از خدا حرف می‌زند و از خودش حرف نمی‌زند. عملش عمل خداست. دعوتش دعوت خداست. در این فضا او اسمش مؤمن است. مؤمن کیست؟ مؤمن نماینده الله است. بالاتر از خدا حرف نمی‌زند. به چیزی دعوت می‌کند که خدا دعوت می‌کند. می‌گوید: من نمی‌دانم باید برویم ببینیم قرآن چه می‌گوید؟! همه چیز را با خدا و پیغمبر تطبیق می‌کند.

خارج کردن آیه از فضای خودش کاری فنی است که کم کم باید دنبال این باشید که چطور آیه را از فضای خودش خارج می‌کنیم. ممکن است بگویید این آیه آیه فقهی است اما همین تعلیل ذیل؛ یعنی **أَوْلَيْكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ** مصحح می‌شود برای ما که آیه را در فضای غیر فقهی معنا کنیم. پس اول ازدواج با هم قرار می‌گذاریم که تو مرا به بهشت می‌بری یا نمی‌بری؟ بالاخره با تو می‌شود بهشت رفت یا نمی‌شود؟ هذا اول الکلام. با هم می‌خواهیم برویم و این اتصال هست.

وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ. و خداوند این جور آیاتش را بیان می‌کند، باشد تا متذکر شوند؛ چون این حقایق را داخل خودشان دارند که چه کسی از چه کسی بهتر است؟ و کلاً چه چیز بهتر است؟ این حقایق در داخل خود آدم‌ها تعبیه شده و فقط باید متذکر بشوند و یادشان بیاید که بین آیات را گفتیم که نبادا بروی زنی بگیری که با او به جهنم بروی! **إِنَّ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ** (نغابن: ۱۴)؛ بعضی از این ازواج (چه زن چه شوهر) هستند که دشمن شما می‌شوند. می‌افتی تو خط دنیا و پول! می‌بینی طرف که آدم ارزشی است، ازدواج کرده و بعد مدتی تحت تأثیر همین ازدواج می‌گوید: من به نقطه‌ای رسیدم که هیچ چیز مهم‌تر از پول درآوردن نیست! چرا آن آدم باید بشود این آدم؟ این کسی که یک تریلی ارزش داشت با خودش حمل می‌کرد! دنیا آدم را می‌کشاند و از مظاهر دنیا همین ازدواج است، چه برای خانم‌ها، چه برای آقایان.

فضایی که به لحاظ فقهی بر این آیه حاکم است و ما می‌توانیم این حرکت فقهی آن را ببینیم و روی آیه زحمتی بکشیم تا ببینیم زحمت ما به کجا می‌رسد؟

معنای مشرک و مؤمن در تعبیر وصفی

تعبیر مشرکین و مشرکات تعبیری است که در قرآن گاه به وصف به کار می‌رود؛ یعنی مشرک در فضای اعتقادی؛ کسی که برای خدا شریک قائل می‌شود ولو شریک‌های پایین! مثلاً در آیه ۱۰۰ سوره نحل از فضای آیه معلوم است که اوصاف مشرکین و رتبه‌های اعتقادی آن‌هاست **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**؛ شیطان سلطنتی ندارد بر کسانی که توکلشان بر خداست.

واژه مؤمن و الذین آمنوا که در قرآن به کار می‌رود گاهی جزء واژه‌های تسمیه‌ای و سیاسی است؛ یعنی زمان نزول قرآن چند گروه شناخته شده وجود دارند که مسمی به این اسم‌ها هستند.

- ۱- یک گروه **مؤمن** (الذین آمنوا) داریم که همان مسلمان‌هایی هستند که با پیغمبر هستند.
- ۲- یک گروه در مدینه هستند موسوم به **اهل کتاب**؛ یعنی یهود و نصاری‌هایی هستند که در مدینه حضور دارند.
- ۳- یک گروه سیاسی داریم معروف به **مشرکین** (واللذین اشركوا)، این‌ها کسانی هستند که در مکه پیامبر با این‌ها کنتاکت داشت و محل استقرار آن‌ها مکه بود.

الان ما یک نفر را موصوف به نفاق می‌کنیم و می‌گوییم طرف خیلی آدم **منافقی** است؛ یعنی آدم دو رویی است. هر جا یک چیز می‌گوید. جلویت یک چیز می‌گوید و پشت سرت چیز دیگری می‌گوید. نفاق به این معنا در قرآن مصحح دارد. در ادبیاتمان داریم که فلان خبیث سرکرده گروه منافقین است. در این تعریف منافقین برای خودش یک اسم دارد، یعنی به مرکزیت فلانی که رفته عراق با صدام ملاقات کرده. این جووری نیست که تا ما گفتیم نضح پیدا کرد و اول نامش مجاهدین بود و بعد شد منافقین! آیا وقتی به کسی می‌گویی منافق؛ یعنی او وابسته به آن جبهه سیاسی است؟ همین ادبیات باعث خلط بسیاری مباحث تفسیری شده و کسانی که در قرآن کار تفسیری می‌کنند و در آیات خیلی **ساده انگاری** می‌کنند، به محض این که لغت را ببینند، هر معنایی بر آن بار می‌کنند. این جا می‌گویید: **إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**؛ شیطان هیچ تسلطی بر مؤمنین ندارد. آیا ندارد؟ شیطان که بر خیلی از مؤمنین تسلط دارد! اگر منظور از «الذین آمنوا» مجموعه مسلمانان باشد که خطاب به این‌ها آمده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ**. همین کسانی که در دلشان یک شرک‌های خفی وجود دارد، ولی این «الذین آمنوا» را با آن «الذین آمنوا» یکی می‌گیرد و گمان می‌کند حرف خدا را فهمیده، در حالی که فهم این معانی احتیاج به **درایت** آیه‌ای دارد. این که ائمه دائم می‌گویند: **الدرايه** **الدرايه لا الروايه** برای همین است. درایت و فهم مهم است نه این که تو روایت بکنی! ممکن است طرف حافظ قرآن هم باشد اما درایت برخوردار با آیات قرآن را نداشته باشد و فضاشناسی آیات که این آیه در کجا آمده؟ در

چه شرایط سیاسی‌ای آمده؟ در چه شأن نزول‌هایی آمده تا در آن موارد بتوانی تعیین کنی که آیا ناظر به گروه‌های سیاسی است یا چه؟

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ سلطنت بر کسانی است که شیطان را متولی خودشان می‌کنند؛ یعنی شیطان را بر گرده خودشان سوار می‌کنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛ و کسانی که شرک به خدا پیدا کردند. این فضا فضای آیات اعتقادی است و اصلاً ناظر به گروه‌های و باندهای سیاسی نیست.

و آیه ۱۰۶ سوره یوسف را ببینید تا این مطلب بهتر روشن بشود!

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ اکثری مؤمنین مشرک هستند. می‌بینید که اگر بخواهیم آن جور فکر کنیم، عملاً تمام آن نظام را به هم می‌ریزد. وقتی از ائمه هم می‌پرسیدند، می‌گفتند: بله! برای همین آمده «لولا فلان لَهَلَكْتُ»؛ اگر فلانی نبود من هلاک شده بودم. همین تعبیر غیر توحیدی که اول خدا بعد چشم امیدم به شما! در حالی که خدا اولی نیست که دوم داشته باشد و او هو الاول و الآخر است. فقط خدا و دیگر هیچ! قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ (انعام: ۹۱)

در این آیه دارد توحید ناب را می‌گوید که اکثری آدم‌ها که مشرکند و اقلی آن‌ها مؤمن هستند. در این اقل هم یک اکثریتی مشرکند و یک اقلی مؤمن هستند؛ یعنی یک اقلی در اقلی هستند که **توحید ناب** دارند و بقیه چه درجه‌ای از شرک دارند؟ درجات شرک خفی! نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، اما توحیدشان ناب نیست! ببینید این تعابیر در فضای اعتقادی می‌آید و با این خلط‌هایی که می‌شود می‌فهمیم که این‌ها تعابیر وصفی است. تسمیه نیست. گروه‌های معروف نیست.

یا در سوره فصلت داریم **وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ**؛ کسانی که زکات نمی‌دهند. مشخص است که تعبیر اسمی از مشرکین نیست.

معنی مشرک در تعبیر اسمی

یکسری تعابیر اسمی هم در قرآن داریم که در سوره توبه است چرا سوره توبه؟ چون فضای سوره توبه برائتی است از جانب پیغمبر که امیر المؤمنین نامه‌اش را در خانه مشرکین مکه برده و می‌خواهد بخواند که خطاب به

همین گروه سیاسی است. از آیه ۴ نگاه کنید که می‌گوید تمام قرارها به هم خورد **إِلَّا الَّذِينَ غَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ** مگر این مشرکینی که پیمان بسته بودند. این‌جا منظور مشرکین اعتقادی نیست و منظور همین مشرکین مکه است **ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا**؛ آن پیمان عدم تعرضی که بین مکه و مدینه بسته شده بود را فروگذار نکردند.

باز در آیه ۵ دارد: **فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**؛ ماه حرام تمام شد هر جا این‌ها را گیر آوردید بکشید! این کسانی را که پیمانی را که بسته بودند نقض کردند. بعضی‌ها فکر می‌کنند آیه گیر آوردند، مشرکین چه کسانی هستند؟ این چینی‌ها! بنزیم بکشیمشان! یا ممکن است یک شرک‌های اعتقادی دامنگیر بعضی بشود؛ اما کافی است طرف بگوید من نماز را قبول ندارم که این‌ها او را مشرک بدانند و دست به کشتار بزنند!

اسلام پناه‌دهنده هر حقیقت‌جو

باز در آیه ۶ ببینید چقدر کار اسلام شکوهمند است! **وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ**؛ اگر یکی از مشرکین آمد پناهندگی گرفت؛ مثلاً می‌پرسند چرا آمدی مدینه؟ می‌گوید: آمدم درباره اسلام **تحقیق** کنم **فَأَجِرْهُ**؛ نه این‌که او را جر بده بلکه پناهش بده **حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**؛ تا این‌که کلام خدا را بشنود. اگر می‌خواهد تحقیق کند، تحقیق کند **ثُمَّ أبلغه مأمنه**؛ بعد هم نه این‌که مزاحمش بشوید بلکه با سلام و صلوات او را به مأمن خودش برسانید. **خوابگاه** و **کامپیوتر** به او بده، بگذار تحقیق کند. دأب پیامبران فرق دارد با کسی که می‌خواهد در مترو یک میلیون امضا بگیرد! در سوره حج دیدید که اگر کسی **بغیر علم** به حق ایمان بیاورد ایمانش قبول نیست. این به چه درد می‌خورد؟ این **بغیر علم** و **ويتبع كل شيطان مريد** (حج: ۳) است؛ این گرفتار هر شیطان متمرّد و سرکشی می‌شود.

طرف می‌آید می‌پرسی چه کار داری؟ می‌گوید: **أَنْ أَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**؛ آمدم کلام خدا را بشنوم. پناهش بده! بیاورش تحقیق کند **ثُمَّ أبلغه مأمنه**. این‌ها **اخلاق اسلامی** است.

کفر اعتقادی و کفر سیاسی

در آیه بعد باز از مشرکینی می‌گوید که دارند در فضای سیاسی حرکت می‌کنند. یک عده دیگر اهل کتابند و یک عنوان کلی دیگری است به نام کفار که خودش یک **عنوان سیاسی** است. کفار چه کسانی هستند؟ مجموعه‌ای از اهل کتاب و مشرکین به کفار موسوم هستند. باز کفار در آیات فقهی و در این موضع‌گیری‌ها کاملاً مشخص است و باید در بیاوریم. این‌ها در مواضع سیاسی به کار رفته تسمیه به اسمند. این کفار اعم از اهل کتابند. یک کفار اعتقادی هم داریم که آیات قرآن مفصل دارد به عنوان کسی که **پوشاننده حق** است و در همان معنای لغوی خودش ولی کافر در تعبیر تسمیه‌ای، مجموعه‌ای است از اهل کتاب و مشرکین که شاهد آن سوره بینه، ص ۹۹۸ است: **لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ** (نه مشرکون) کفار چه کسانی هستند؟ اهل کتاب و مشرکین (حرف اضافه مشرکین همان «مِن» است) یعنی «لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و گرنه وقتی «کان» می‌آید، اگر بخواهد جدا بشود، باید می‌شد «مشرکون»؛ چون اسم کان مرفوع است؛ مثل **کان الله علیماً**. اگر قرار بود مشرکین اسم کان می‌بود باید «مشرکون» می‌آمد نه «مشرکین» پس این جوری نیست که «لَمْ يَكُنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَمْ يَكُنَ الْمُشْرِكُونَ» پس مشرکین عطف به اهل کتاب است؛ یعنی به همه این اهل کتاب و این مشرکین، می‌گویند کفار! این‌ها این جور نیست که **مُنْفَكِينَ** بشوند و از راه خودشان منفک بشوند؛ **حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ** چون باید برای این‌ها دلیل آورده می‌شد تا از راهشان برگردند و این را خدا قبول می‌کند که باید بینه و دلیل باشد تا این‌ها ایمان بیاورند والا همین جوری ایمان نمی‌آورند، پس می‌بینید مجموعه مشرکین و اهل کتاب یک اسم پیدا می‌کنند به نام «کفار».

اگر در آیه ۶۷ آل عمران دارد که **وَمَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا**. ادعا این بوده که گروه‌های اهل کتاب می‌گفتند ابراهیم مال ماست. و خدا می‌گوید: ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی **وَلَكِنْ حَنِيفًا مِّنْ قَبْلِهَا**؛ اصلاً اهل کتاب نبوده **وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**؛ از مشرکین هم نبوده. هیچ‌کس ادعا نکند که ابراهیم از ما بوده. نه جزء این تیره و فرقه سیاسی بوده، نه جزء اهل کتاب بوده.

حکم ازدواج با مشرک و اهل کتاب

الآن وقتی می‌خواهیم دست به لحنه اجتهاد بکشیم و رساله عملیه‌مان را چاپ کنیم، ببینیم چه جوری با آیه برخورد می‌کنیم؟ می‌خواهیم این را یاد بگیریم! شما رساله چاپ نکنید ولی این‌ها تدبر در قرآن است و مخصوص فقیه نیست! بیاید ص ۳۵، آیه ۲۲۱ سوره بقره: **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ**. سؤالی که به لحاظ فقهی وجود دارد این است که آیا ازدواج با مشرکین حلال است یا نه؟ و آیا ازدواج با اهل کتاب حلال است یا نه؟ پاسخ سؤال اول خیلی ساده است. به خود منطوق آیه و ظاهر آیه جواب داده می‌شود. چرا؟ چون آیه با صراحت تمام در فضای فقهی است و ناظر به گروه‌هایی است که می‌خواهند ازدواج بکنند، شأن نزول هم همین را می‌گوید. همان‌طور که امین الاسلام در مجمع البیان می‌گوید: (معمولاً شأن نزول‌ها را از مجمع البیان نقل می‌کنند) که یک آقای غنوی بوده که خیلی آدم خوبی بوده و معتمد پیغمبر بوده. روایت دارد: **نَزَلَتْ فِي مَرْثِدِ بْنِ أَبِي مَرْثِدِ الْغَنَوِيِّ، بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى مَكَّةَ؛** پیغمبر او را به مکه می‌فرستد **لِيُخْرِجَ مِنْهَا نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ قَوِيًّا شَجَاعًا؛** تا یکسری از مردم را از مکه به مدینه بیاورد و او مرد قوی و شجاعی بوده **فَدَعَتْهُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا عَنَاقُ إِلَى نَفْسِهَا؛** زنی به نام عناق او را به خودش جذب می‌کند **فَأَبَى؛** او ابا می‌کند **وَكَانَ خَلَةً فِي الْجَاهِلِيَّةِ؛** در جاهلیت یک سابقه رفاقتی هم با هم داشتند **فَقَالَتْ: هَلْ لَكَ أَنْ تَتَزَوَّجَ بِي؟** می‌گوید: با من ازدواج می‌کنی؟ **فَقَالَ: حَتَّىٰ أَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛** مگر این که رسول الله به من اجازه بدهد. **فَلَمَّا رَجَعَ اسْتَأْذَنَ بِالتَّزْوِيجِ. فَنَزَلَتْ الْآيَةُ بِالنَّهْيِ عَنِ التَّزْوِيجِ مِنَ الْمُشْرِكَاتِ؛** پیامبر اجازه ندادند و گفتند این زن مشرک است **فَنَزَلَتْ الْآيَةُ وَوَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ؛** این آیه نازل شد که زنان مشرک را نگیرید.

درآوردن چنین حکمی کاری ندارد و در زمینه ازدواج با مشرک واضح است، اما می‌خواهیم جواب سؤال ازدواج با اهل کتاب را درآوریم. با این تفکیکی که راجع به تسمیه کردیم از **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ** چه در می‌آید؟ در این قسمت آیه درباره ازدواج با اهل کتاب نظری نداده.

اگر به **حَتَّى يُؤْمِنَ** بگیریم چه می‌شود؟ یعنی اگر به غایتش بگیریم این می‌شود که مگر این که مؤمن بشوند. نتیجه چه می‌شود؟ غایتش این است که مؤمن بشوند و این‌ها را در بحث **مشرک تسمیه‌ای** (همین باندهای سیاسی) در نظر بگیرید! نه این که ایمان بیاورند؛ یعنی که آدم‌های خوبی بشوند! ببینید می‌توانید تدبر کنید؟ باید تدبر کردن را یاد بگیرید! قرآن به مجموعه مشرکین و یهود و نصارا را به کافر مسمی می‌کند و مؤمن را هم این‌جا تسمیه‌ای بگیرید. اصلاً داریم در این فضا نگاه می‌کنیم. مؤمن یعنی همین کسانی که مورد خطاب «یا ایها الذین آمنوا»های قرآن هستند.

اگر به **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ** بگیرید، جوابتان چه می‌شود؟ این می‌شود که راجع به اهل کتاب چیزی نگفته. اگر به غایتش یعنی **حَتَّى يُؤْمِنَ** بگیرید، جوابتان چه می‌شود؟ این باید ایمان بیاورد، پس راجع به اهل کتاب لاقلاً ظهور تام ندارد. اما اشعاری دارد به این که اهل کتاب را نمی‌شود گرفت. پس اگر به مشرکات بگیرید آیه ساکت است و سکوت علامت رضاست چرا؟

تبصره و قانون کلی با هم تعارض ندارند

ما یک بحثی داریم در روال عقلایی که خیلی وقت‌ها شما یک قانون کلی می‌گویید که به همین کلیتش همه جا را می‌گیرد، مگر این که یکسری موارد بیاید و این را خاص بکند و از تحت این قانون در آورد. روش تمام عقلا همین است که یک قانونی را به عنوان قانون کلی می‌گویند و بعد تبصره می‌زنند و با تبصره زدن مواردی را از آن قانون جدا می‌کنند. ما به این کار نمی‌گوییم «تعارض» بلکه می‌گوییم «عام و خاص» و «مطلق و مقید»؛ مثلاً اگر من بگویم: همه علما را شما اکرام بکنید؛ یعنی به هر کسی عالم گفتند، شما او را اکرام کنید. این عالم کافر هست، مسلمان هم هست و این‌ها تحت این حکم عام می‌گنجد، اما اگر شک کردید که آیا این حکم عالم‌های بی‌دین و ایمان را هم می‌گیرد؟ جواب می‌دهند: بله! چون تحت عام هست. حالا اگر یک تبصره بزنند که علمایی را که متعلق به ایران نیستند اکرام نکنید! شما نمی‌توانید بگویید این قاعده با این تبصره تعارض دارد. این‌ها

رابطه‌شان با هم رابطه عام و خاص است. نتیجه چه می‌شود؟ این که همه علما را اکرام بکنید الا آنان که بیرون ایران هستند. این روش عقلایی در برخورد با متون است.

آیه ۲۳ را که نگاه بکنید، یک اصل کلی این جا تأسیس می‌شود. در این آیه یک عده را به عنوان حرمت نکاح گفته: امهاتکم، بناتکم و... تا می‌رسیم به آیه ۲۴ که یک قاعده کلی تأسیس می‌کند **وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ**؛ هرچه غیر این مواردی که گفتیم حلال است.

نه فقط در این آیه بلکه در آیات دیگر اگر دوباره آمدند قاعده را تخصیص زدند، باز هم ما قبول می‌کنیم؛ مثلاً شما زن پیغمبر را نمی‌توانید بگیرید الا تنکحوا ازواجه من بعده ادا، طبیعتاً باز هم این تخصیص خورده و از قاعده **وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ** بیرون آمده، یا مثلاً وقتی بحث **الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ** شده، آمده که اگر بار سوم طلاق بدهید دیگر بر شما حلال نیست. این جور نیست که بگوییم این آیه دیگر دست نمی‌تواند بخورد. بلکه این آیه به عام خودش باقی است، اما مرتب دارد تخصیص می‌خورد و تبصره‌هایی جدا می‌شود.

وقتی این فضا را فهمیدیم که یک قاعده کلی داریم و آن قاعده **وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ** است. اگر شما **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ** بگیرید، مشرکات اهل کتاب را که دربر نمی‌گیرد! به اضافه این قاعده **وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَّرَاءَ ذَٰلِكُمْ** که چیزی از آن خارج نشده، تحت قاعده کلی حلیت باقی می‌ماند، پس ازدواج با اهل کتاب حلال است. از سکوت و حرف نزدن آیه، به اضافه این قاعده عام در می‌آید که ازدواج با اهل کتاب حلال است، اعم از انقطاعی و دائمی. از **حَتَّىٰ يُؤْمِنَ** در می‌آید که ازدواج با اهل کتاب حرام است. بالاخره ما چه کار بکنیم؟ مقلدین و مکلفین چه کنند؟ این جا تناقض نیست و تعارض هم نیست اما باید برای حل مسئله یک آیه دیگر پیدا بکنیم. فعلاً تکلیف آیه را مشخص نکردیم اما فتوا بر حلیت است. انقطاعی آن حلال است و دائمی آن هم احتیاط مستحب است، فقط امام که خیلی سخت گرفته‌اند، احتیاط واجب دانسته‌اند. این که چه جوری این فتوا درآمده خواهیم دید!

در کافی، ج ۵، ص ۳۵۷ دارد که **عن ابی عبدالله فی الرجل المؤمن یتزوج الیهودیة و النصرانیة**؛ کسی می‌خواهد با یهودی و نصرانی ازدواج کند قال: **إذا أصاب المسلمة فما یصنع بالیهودیة و النصرانیة**؟ وقتی زن

مسلم (یعنی از همین گروه مسلمین) هست چرا یهودی و نصرانی؟ فَقُلْتُ: يَكُونُ لَهُ فِيهَا الْهَوَى؛ دلم گیر کرده هوا برم داشته فقال: إِنْ فَعَلَ؛ اگر انجام داد (مشخص است که می شود انجام داد) فَلْيَمْنَعَهَا مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَأَكْلِ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ؛ او را از این چیزها باز دارد وَأَعْلَمَ أَنْ عَلَيْهِ فِي دِينِهِ فِي تَزْوِجِهِ إِيَّاهَا غَضَاةٌ؛ اما بداند که با این ازدواج در دینش نقصی ایجاد شده!

روایت دیگر سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ نِكَاحِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ فَقَالَ: لَا يَصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَنْكِحَ يَهُودِيَّةً وَلَا نَصْرَانِيَّةً، إِنَّمَا يَجِلُّ مِنْهُنَّ نِكَاحُ الْبُلْهَةِ. بلههء نداریم و خود «بلهه» اسم جمع است و به معنی سلیم الصدر و آدم فطری، همین چیزی که به نام امی می گویند. امی به معنای مادرزادی است، نه به معنای درس نخونده! این که داریم أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلْهَةُ؛ یعنی اکثر اهل جنت آدم های سلیم الصدر و فطری هستند

حضرت می فرمایند: ازدواج با اهل کتاب شایسته نیست مگر این که با آدم های سلیم الصدر و ساده، نه آدمی که برای خودش یک عالمه استدلال هم دارد. این آدم سلیم الصدر نیست، بلکه آدم پیچیده ای است و معلوم است که با این ازدواج داری ضایع می شوی. این فضاها از طرف اهل بیت در این ازدواجها دیده شده. این نکته ای است که احتیاج به تأکید ویژه دارد. روایاتی داشتیم مبنی بر این که فَلَمَّا سَادَ الْأَمْرُ وَقَوِيَ الْإِسْلَامُ؛ در این فضای سیادت و قدرت اسلام احکام جور دیگری می شود که می بینی در این فضا که می تواند نظرات دیگران را جمع و جور بکند، احکام فرق می کند، مدل برخورد ائمه فرق می کند. یک چیز sharp که ما در ذهنمان در نظر گرفتیم که این است و جز این نیست، این در برخورد اهل بیت نیست. ریششان را رنگ می کردند که شبیه یهودی ها نشوند. بعد به امیر المؤمنین می گفتند چرا ریشت را رنگ نمی کنی؟ انما قال رسول الله ذلك الدين قل؛ زمانی این را گفته که دین در اقلیت بوده و ریششان را رنگ می کردند که شبیه یهودی ها نشوند. فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدْ اتَّسَعَ نِطاقُهُ وَ ضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَأَمْرٌ وَمَا اخْتَارَ؛ کمربند دین باز شد (حوزه دین وسیع شد) و شتر دین سینه به زمین کوفت و مستقر شد، هر که هر کار می خواهد بکند. این ها زوایایی است که در ازدواجها و احکام دیده شده و آن قدر که شما sharp در نظر می گیرید، نیست!

(سؤال) اگر شما مجوس را هم اهل کتاب بدانید کما قال الخامنه‌ای (حفظه الله) اما اگر مجوس را جزء اهل کتاب ندانید کما قال الخمينی (رحمة الله عليه)، می‌شوند جزء مشرکین مثل بودایی‌ها و... نمی‌توانید با زرتشتی ازدواج کنید. آقای خامنه‌ای بعد از رهبری حکم نجاست را هم از اقلیت‌ها از جمله مجوس برداشتند.

اگر کسی بگوید من مسیحی‌ام ولی شرعیات انجام نمی‌دهم (practice نمی‌کنم) باز هم مسیحی است چون این‌جا بحث تسمیه است؛ مثل مسلمان شناسنامه‌ای!

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۷.